

قضیه «تشکل ایدئولوژیک»

ایرج آذرین

آیا مارکسیست‌ها خواهان تشکل‌های ایدئولوژیک برای مبارزه اقتصادی کارگران هستند؟ برای بسیاری از خوانندگان بارو پاسخ منفی به چنین سؤالی نیاز به مقاله ندارد. پس نخست باید توضیح دهیم که چه چیزی نگارش این مقاله را لازم کرد.

مقاله حاضر در امتداد مباحثی قرار می‌گیرد که در چند سال گذشته در جنبش کارگری ایران بر سر ایجاد تشکل‌های کارگری جریان داشته است. در چهار-پنج سال اخیر بتدریج برای همه فعالین و علاقمندان به مسائل کارگری ایران روشن شده است که تمایز دو دیدگاه مختلف در مورد تشکل‌های مبارزه اقتصادی کارگران اکنون مرز بین گرایش راست و چپ را در جنبش کارگری ایران ترسیم می‌کند. به نظر ما، گرایش چپ و سوسیالیست در جنبش کارگری برای ساختن چنان تشکلی مبارزه می‌کند که ظرف اتحاد طبقاتی کارگران در مقابله با طبقه سرمایه‌دار باشد، در حالی که گرایش راست در پی ایجاد تشکلی است که بر مبنای همکاری کارگران و صاحبان سرمایه می‌تواند شکل بگیرد و دوام یابد. نزدیک یکسال پیش توافق‌نامه وزارت کار رژیم ایران با آی.ال.او. (سازمان جهانی کار) زمینه را برای ایجاد نوعی تشکل کارگری (تحت عنوان انجمن یا سندیکا) که بر مبنای همکاری طبقاتی کارگران و صاحبان سرمایه قرار داشته باشد مساعدتر کرد. هرچند عده‌ای تحت نام "فعالین مستقل سندیکائی" به مناسبت توافق‌نامه با آی.ال.او. نامه حمایت به وزارت کار نوشتند و اعلام آمادگی کردند، اما گرایش راست در جنبش کارگری (دستکم هنوز) نتوانسته است از این شرایط مساعد بهره‌ای ببرد. ناکامی گرایش راست دو علت دارد: علت نخست بی‌بضاعتی سیاسی آن است (که موضوع این مقاله نیست). علت دوم فشار گرایش سوسیالیستی در جنبش کارگری است (که گرایش راست توانش را دست کم گرفته بود). به نظر می‌رسد علت دوم از نظر فعالین گرایش راست مهمتر است، و یکی از شاخص‌های این امر مقالات مندرج در وب-سایت اخبار روز (وابسته به سازمان اکثریت) است که ستون مسائل کارگری‌اش بمنزله ارگان دوفاکتوی گرایش راست جنبش کارگری عمل می‌کند.

در شماره قبلی بارو مقاله‌ای از رضا مقدم به تفصیل "گفتگوی اخبار روز با یکی از فعالین جنبش سندیکایی و کارگری ایران" را، که به

ایشان و امثال ایشان را وقتی گرفته اند که سرگرم نگارش و ارسال نامه اظهار امتنان به وزارت کار رژیم اسلامی بوده اند. آقای فرهاد خ. می‌گوید به حرفشان گوش نکنید، اینها «تشکل ایدئولوژیک» می‌خواهند! اما، آقای محترم، گیرم که تشکل ایدئولوژیک و صد مرتبه بدترش را می‌خواهند، چرا این مجوز معافیت شما در دفاع از عملکردتان است؟ واقعا چرا پاسخ روشن به انتقادات طرح شده نمی‌دهید؟ توضیح شما برای حقانیت کارتان بالاخره چیست؟

پس نکات مقاله رضا مقدم، و عموماً همه انتقادات طرح شده به عملکرد "عده‌ای از فعالین جنبش سندیکائی"، همچنان برجای خود باقی است تا پاسخ بگیرد، اما ما می‌توانیم برای پیشبرد بحث به ضدحمله فرهاد خ.، یعنی مسأله «تشکل ایدئولوژیک»، بپردازیم. بخصوص که به نظر می‌رسد این فرمولبندی مختص آقای فرهاد خ. نیست و می‌رود تا به یکی از شگردهای مقابله با جناح چپ در جنبش کارگری بدل شود.

چند نکته مقدماتی

«ایدئولوژی» البته معانی گوناگونی دارد و برداشتهای مختلفی از «تشکل ایدئولوژیک» میتوان داشت، ولی پرداختن به چنین مباحثی اینجا نالازم است. چرا که منظور فرهاد خ. از اینکه "آن‌ها طرفدار تشکل ایدئولوژیک هستند" کاملاً روشن است. منظور فرهاد خ. این است که ویژگی‌های آن نوع تشکل کارگری که گرایش چپ می‌خواهد مطابق مکتب فکری شان تعیین می‌شود. بنابراین کارگران تنها وقتی این نوع تشکل را می‌توانند بخواهند که بدواً مکتب و اصول عقاید چپ‌ها را پذیرفته باشند. یا به عبارت دیگر، تنها کارگرانی که بدواً تعلق عقیدتی به چپ داشته باشند خواهان این نوع تشکل هستند نه توده کارگران؛ چرا که توده کارگران ممکنست هرگونه عقیده سیاسی دیگری هم داشته باشند یا اصلاً عقیده سیاسی منسجم و روشنی نداشته باشند.

چنین قضاوتی درباره چپ تازگی ندارد، و بخصوص در ده-پانزده سال گذشته رابطه چپ ایران و جنبش کارگری، با اتکاء به عبارت محوری "آگاهی از بیرون" و فرمولبندی‌هایی نظیر آن، مکرراً مورد نقد قرار گرفته است. از فرهاد خ. باید ممنون بود که بحث خود را در قالب روشن‌تری مطرح می‌کند که در آن (به نظر من به درست)، بجای مقولات مبهم «درون و بیرون»، انتقاد این است که ایده‌های طرح شده از جانب سوسیالیست‌ها برای جنبش کارگری از جنس باورهای مکتبی است. یک مسلمان مؤمن به ولایت فقیه که معتقد است کارگران نباید دست به اعتصاب بزنند استدلال

دفاع و توجیه نامه مربوطه به وزارت کار می‌پرداخت، به نقد کشید(۱). مقاله رضا مقدم از جمله به هويت مجهول "یکی از فعالین جنبش سندیکایی" انتقاد می‌کرد. چراکه مصاحبه شونده در سایت اخبار روز پذیرفته بود که نامه به وزارت کار شامل "اشکالات کوچکی" (از قبیل حمایت از وزارت کار!) بوده است، اما همچنان از این عمل دفاع می‌کرد، و تمام استدلالش در دفاع از نامه این بود که انتقاد کنندگان امضاء کنندگان نامه را نمی‌شناسند، والا می‌دانستند که اینها آدم‌های درستی هستند. و جالب اینکه، همانطور که مقاله رضا مقدم می‌گوید، نه فقط امضاء کنندگانی که وزارت کار رژیم می‌شناسدشان هنوز حاضر نیستند هويت خود را برای کارگران ایران و خوانندگان اخبار روز علنی کنند، بلکه شفاعت برای این مجهول‌الهی‌ها از جانب کسی عرضه می‌شد که در مصاحبه اخبار روز خود ناشناس می‌ماند. چندی پس از انتشار مقاله رضا مقدم سایت اخبار روز گفتگوی دیگری در همین زمینه با "یکی از فعالین جنبش سندیکائی" انجام داد که به نظر می‌رسد وظیفه‌اش از آب گرفتن دسته‌گل‌هایی است که مصاحبه قبلی به آب داده بود(۲). باید اذعان کرد که این گفتگو نسبت به مصاحبه قبلی دستکم از یک لحاظ گامی به پیش است، زیرا این بار مصاحبه شونده با نام «فرهاد خ.» معرفی می‌شود. البته خواننده نمی‌تواند بداند که آیا آقای فرهاد خ. همان ناشناس مصاحبه پیشین است یا نه، ولی اینقدر روشن است که فرهاد خ. در دفاع از نامه کذائی به وزارت کار، و حتی در اعلام حمایت از وزارت کار، راسخ‌تر است (یا راسخ‌تر شده‌است). از جمله درباره نامه کذایی به وزارت کار می‌گوید: "من واقعا انتقاداتی که برخی‌ها در رابطه با این نامه مطرح کرده اند را درک نمی‌کنم. به عقیده من هیچ نکته قابل انتقادی در این نامه وجود ندارد".

مسأله «تشکل ایدئولوژیک» نیز در همین گفتگوی اخبار روز با آقای فرهاد خ. طرح شده است. وقتی سایت اخبار روز از او می‌پرسد که اما عده‌ای از فعالین کارگری با دیده شک و تردید به این قبیل فعالیت‌ها نگاه می‌کنند، آقای فرهاد خ. چنین می‌گوید: "دوستان منتقد چپ ما... ریشه اختلافشان با ما بر می‌گردد به دیدگاه آنان درباره تشکل. آن‌ها طرفدار تشکل ایدئولوژیک هستند." شیوه آقای فرهاد خ. در مناظره، انگار که مشغول بازی فوتبال باشد، این است که بهترین دفاع حمله است. در گرم‌گرم سرکوب تظاهرات دانشجویان در تیرماه پارسال، مچ

قضیه «تشکل ایدئولوژیک»

اصلی‌ای که می‌تواند به مخاطبین عرضه کند این است که برای کارگر مسلمان اطاعت از ولی فقیه واجب است و اعتصاب حرام. منظور فرهاد خ. از «ایدئولوژیک» چنین برخورد مکتبی‌ای است (و من هم در تمام این مقاله این لفظ را به همین معنا بکار می‌برم). یعنی می‌گوید چپا (حتی وقتی اصول اعتقادی مکتب‌شان جنبه غیرعقلانی اصول مذهبی را ندارد) برای اینکه کارگران را به صحت توصیه‌شان قانع کنند به احکام مکتبی خود و باور مخاطب به این احکام اتکاء دارند.

پاسخ به چنین انتقادی ساده است و در ادامه مطلب به آن می‌پردازم. اما پیش از ورود به بحث اصلی باید به دو نکته مقدماتی دیگر اشاره کرد. نکته اول اینکه آقای فرهاد خ. خیلی عمومی از چپ حرف می‌زند و نمی‌گوید آن چپ‌هایی که چنین برخورد مکتبی‌ای به تشکل کارگری دارند کیستند و کدامند. علت این مسأله البته می‌تواند رعایت ملاحظات امنیتی باشد و از این زاویه موجه شمرده شود. اما این نتیجه را هم دارد که ادعای پرت هر چپ بیربطی را می‌تواند شاهد مدعایش بگیرد. واقعیت این است که در ایران، علیرغم کمونیست‌کشی سیستماتیک رژیم و دوام اختناق ضد سوسیالیستی، نیروهای چپ طیف وسیع و متنوعی را می‌سازند، و وسعت این طیف چنان است که غریب‌ترین فرقه‌های سیاسی و فکری را هم ممکنست در بر بگیرد. و این ویژه ایران نیست بلکه در همه جای دنیا چنین است. و حتی ویژه چپ و سوسیالیسم نیست، بلکه یکی از خصوصیات اجتناب ناپذیر هر جریان سیاسی دیرپا و هر حرکت وسیع اجتماعی است، و مثلاً در مورد فمینیسم یا محیط زیست گرایی، یا حتی در مورد جریان‌های جافتاده سیاسی مانند محافظه‌کاری و لیبرالیسم نیز، صدق می‌کند. به این اعتبار قطعاً می‌توان در طیف وسیعی که در ایران چپ خوانده می‌شود به کسانی برخورد که آنچه را فرهاد خ. به چپ نسبت می‌دهد تکرار می‌کنند، اما واقعیت این است که حریفان امثال فرهاد خ. در جنبش کارگری این قبیل چپ‌ها نیستند و نمی‌توانند باشند، و من در ادامه مطلب مفصل‌تر به این خواهم پرداخت که چرا این قبیل چپ‌ها را نمی‌توان مصداق آنچه فرهاد خ. به چپ در جنبش کارگری نسبت می‌دهد فرض کرد.

نکته مقدماتی آخر باز ناشی از این است که آقای فرهاد خ. نمی‌گوید چپ مورد اشاره او چه جریانی یا چه کسانی هستند. بنابراین لازم است پیش از ورود به بحث تأکید کنیم

که اگر ما بحث ایشان را به خودمان می‌گیریم به این سبب نیست که خود را تنها جریانی می‌شمریم که از مواضع گرایش چپ در جنبش کارگری دفاع کرده است. مدافعین این گرایش (خوشبختانه) به ما محدود نیست. اگر در مقام پاسخ به فرهاد خ. برمی‌آئیم به این دلیل است که، مشخصاً در مورد مسأله تشکل‌های کارگری در دوره حاضر، ظرف چهار-پنج سال گذشته ما در مورد مسیری که گرایش راست در وضعیت تازه جنبش کارگری در پیش گرفته است هشدار داده‌ایم (۳).

اختلاف بر سر چیست؟

اما اصل مطلب. هرکس چشم خود را نبسته باشد دیده است که در چند سال گذشته جریاناتی برای ایجاد تشکل‌های کارگری بر حسن نیت وزارت کار یا فلان مدیر کل و فلان وزیر کار حساب باز کرده‌اند. یا به حزب مشارکت و حتی سازمان‌های حاشیه‌ای‌تر دوم خرداد چشم امید دوخته بودند. یا در بهترین حالت این دیدگاه را رواج داده‌اند که مشکل جامعه ایران «گذار به مدرنیته» است و مانع اصلی در این گذار امروز سلطه سرمایه تجاری و رانت خواری است، که نه فقط مسبب ضعف و پراکندگی طبقه کارگر است، بلکه به زیان سرمایه صنعتی هم هست. پس کارگران با درک این واقعیت می‌توانند و باید برای ایجاد تشکل‌های خودشان متحدینی در صاحبان سرمایه صنعتی و حامیان‌شان در رژیم موجود جستجو کنند. در چند سال گذشته روایات غلیظ‌تر یا رقیق‌تر از چنین مواضع و دیدگاهی از سوی طیف متنوعی از برخی از فعالین (و برخی از «فعالین») جنبش کارگری، در خارج کشور بطور شرمگین و شکسته بسته، و در داخل ایران در اشکال صریح‌تر و منسجم‌تر، تکرار شده است (۴). جای تعجبی نیست که دیدگاهها و تلاش‌های گرایش چپ برای ایجاد تشکل‌های کارگری از نظر این طیف اخلاص در پیشبرد پروژه شان تلقی شود.

وجود دیدگاه‌های مختلف در جنبش کارگری البته امری طبیعی است، و همانطور که در هر جامعه پیشرفته‌ای مرسوم است، بهترین راه برای تأمین وحدت عمل طبقه کارگر این است که مدافعان دیدگاه‌های مختلف نظرات خود را در مقابل فعالین جنبش و توده طبقه کارگر به بحث و مناظره بگذارند. آقای فرهاد خ. هم می‌توانست در دفاع از مواضع و عملکرد خود و همفکران‌شان بحث و استدلال نظری عرضه کند، و برای انتقاد از دیدگاه گرایش چپ نیز مواضع آنها را بشکافد و ایرادات منطقی بگیرد. اما بجای این کارها، همانطور که دیدیم، آقای فرهاد خ. این نکته را طرح کرده است که منشأ اختلاف گرایش چپ با همفکران ایشان اینست که گویا آنها خواهان تشکل ایدئولوژیک هستند.

اما مگر ما در مورد تشکل‌های کارگری چه گفته ایم که از جانب فرهاد خ. «ایدئولوژیک» تلقی می‌شود؟ ما گفته ایم کارگران ایران به تشکل‌های طبقاتی نیاز دارند، یعنی تشکل‌هایی که از منافع طبقه کارگر در مقابل منافع طبقه سرمایه‌دار دفاع می‌کنند. ما گفته ایم ویژگی دوره حاضر جنبش کارگری در این است که بازسازی اقتصاد ایران می‌رود تا بر مبنای سیاست‌های نئولیبرالی انجام شود، و چنین پلانفرم اقتصادی نئولیبرالی فصل مشترک همه جناح‌های «محافظه کار» و «اصلاح طلب» رژیم، و کلیه جریانات سلطنت طلب و لیبرال و «سوسیال دموکرات» اپوزیسیون و نیمه-اپوزیسیون، است. ویژگی این وضعیت تازه در این است که سرمایه در ایران نیاز به چنان تشکل‌های کارگری‌ای دارد که واکنش کارگران به پیامدهای فلاکت‌بار سیاست‌های نئولیبرالی را (که در همه جای دنیا دیده ایم) بتواند مهار و کنترل کند. و به این اعتبار ایجاد چنین تشکل‌های کارگری که همکار و همدست سرمایه باشند پیش شرط راه اندازی نئولیبرالی اقتصاد ایران است. در نتیجه، در وضعیت سیاسی ایران نیز صاحبان سرمایه تنها با تضمین دادن به مهار جنبش کارگری است که می‌توانند امیدی به ایجاد گشایش سیاسی در رژیم و دست یابی به کانال‌های قدرت دولتی را داشته باشند. این واقعیتی است که همه جریاناتی که در ایران امروز «اصلاح طلب» نام گرفته‌اند، اعم از دولتی و غیردولتی، و اعم از اسلامی و سکولار، به آن واقف‌اند و برایش تلاش می‌کنند.

ما گفته ایم که در وضعیت مشخص امروز ایران «پراگماتیسم» سنتی گرایش راست در جنبش کارگری، که به بهانه استفاده از هر فرجه‌ای همواره به بالا چشم دوخته است، صرفاً به سازشکاری سنتی محدود نمی‌ماند (که در تاریخ جنبش کارگری ایران از امثال توده‌ای‌ها فراوان دیده ایم)، بلکه ابزار مستقیم سرمایه می‌شود. ما گفته ایم در چنین شرایطی تشکل‌های رژیمی رسوائی نظیر شوهرای اسلامی و خانه کارگر تنها مانع بر سر راه ایجاد تشکل‌های مدافع منافع کارگران نیست و شعار «تشکل مستقل از دولت» کافی نیست؛ بلکه تشکل کارگری باید از سیاست‌های سرمایه و سخنگویانش نیز مستقل باشد.

ما گفته ایم که ایجاد و حفظ تشکل‌های کارگری باید متکی به نیروی خود طبقه و سیاست‌های مستقل طبقاتی او باشد. تلاش‌های طبقه کارگر ایران برای ایجاد تشکل‌های کارگری وقتی واقعا به ثمر خواهد نشست که به نیروی بسیج بخش‌های هرچه وسیع‌تری از کل طبقه کارگر اتکاء داشته باشد و نه همکاری

قضیه «تشکل ایدئولوژیک»

با بخشهایی از سرمایه؛ یا سخنگویان سرمایه، یا جناحهایی از رژیم. ما گفته ایم که هیچ تشکل کارگری نخواهد توانست منافع کارگران را نمایندگی کند مگر اینکه بداند که تعقیب منافع کارگران در هر گام با منافع صاحبان سرمایه در عمل تصادم خواهد کرد. و برای یک لحظه هم نباید فراموش کرد که تنها بر متن واقعیت تضاد منافع این دو طبقه و پشتیبانی دولت از طبقه سرمایه‌دار است که تشکل کارگری میباید خود را سرپا نگاه دارد و اهداف خود را پیش ببرد. و این تنها با اتکاء به نیروی خود طبقه کارگر ممکن میگردد.

آنها که به توهم انطباق منافع کار و سرمایه باور دارند، یا حتی آنها که صادقانه فکر میکنند با توسل "تاکتیکی" به چنین احکامی فرصت میخرند و برای پیشروی کارگران امکان میآفرینند و متحدینی مییابند، امروز تنها ضررشان در جنبش کارگری این نیست که باور پوچی را تبلیغ میکنند و تاکتیک نادرستی را توصیه میکنند. تشکلی که بر چنین بنیادها و با چنین شیوههایی ساخته شود ابزار مبارزه برای منافع کارگران نخواهد بود، بلکه دستگاه تابعیت کارگران به سرمایه خواهد شد.

به بحث اصلی برگردیم. کجای این حرفها ایدئولوژیک است؟ کجای این حرفها از اصول مکتبی استنتاج شده است؟ از آنچه به اختصار در بالا گفته شد هم میتوان دید که دیدگاه ما در مورد تشکل کارگری به تحلیل مشخص از وضعیت مشخص متکی است:

تجزیه و تحلیل روندهای اقتصادی و سیاسی جهان معاصر و پیامدهای آنها، اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران، ماهیت رژیم، ماهیت جنبش اصلاحات... و البته شناخت وضعیت جاری جنبش کارگری ایران. به همین دلیل، به نظر ما نمیشد چنین احکامی را، دربارهٔ رابطهٔ صاحبان سرمایه و دولت، دربارهٔ نیاز سرمایه به نوعی تشکل کارگری، و دربارهٔ جایگاه عملکرد گرایش راست، مثلاً در سال ۱۳۵۰ یا ۱۳۶۰ در ایران تکرار کرد. ارزیابی ما از دیدگاه گرایش راست در مورد تشکل کارگری نتیجهٔ تحلیل مشخص ما از شرایط جاری است و این تحلیلها را نیز به تفصیل و همراه با استدلال ارائه داده ایم. اما فرهاد خ. به استدلال کاری ندارد، چرا که "دوستان منتقد چپ ما ریشهٔ اختلافشان با ما بر میگردد به دیدگاه آنان دربارهٔ تشکل. آنها طرفدار تشکل ایدئولوژیک هستند." بنابراین اینجا نیازی به بازگویی تحلیلها و آزمودن استدلالهای ما نیست (۵)، بلکه سوال این است که چه چیزی در دیدگاه ما در نظر آقای

فرهاد خ. "ایدئولوژیک" جلوه میکند؟

نگفته پیداست که نتایجی که ما از تجزیه و تحلیل مسائل ایران و جهان میگیریم مورد پسند فرهاد خ. نیست، چرا که آشکارا با دیدگاه و عملکرد امثال ایشان در جنبش کارگری در تقابل قرار میگیرد. اما برای رد چنین نتایجی آقای فرهاد خ. میباید زحمت بکشد و مقدمات تحلیلی آنرا نقد و رد کند. قاعدتاً آقای فرهاد خ. دستکم گاه به گاهی مقالاتی دربارهٔ اقتصاد جهانی، سیاست بین‌الملل، اوضاع سیاسی ایران، دعوی جناحهای رژیم، و نظایر اینها را در روزنامهها و مجلات میخواند، و طبعاً با برخی از آنها موافق است و برخی دیگر را نیز نادرست مییابد. اما دلیلی نمیبیند به آنچه در روزنامهها و مجلات به نظرش نادرست میآید انگ "ایدئولوژیک" بزند. فرض ما این است که وقتی نوبت نظرات ما میشود آقای فرهاد خ. (حتی اگر نه انصاف) دستکم انسجام دارد. بنابراین، نفس نظرات ما در مورد روندهای اقتصادی و سیاسی جهان و ایران، هرچقدر هم که باب طبع او نباشد، قاعدتاً نباید در نظرش "ایدئولوژیک" جلوه کنند. پس مشکل کجاست؟ مسأله واقعی اینجاست که ما از مقولاتی چون «طبقاتی»، «سرمایهداری»، «تضاد منافع طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار» و نظایر اینها حرف میزنیم و استفاده از چنین مقولاتی است که امثال فرهاد خ. را آزار میدهد و "ایدئولوژیک" لقب میگیرد. و واقعیت این است که این مقولات نه فقط در نتیجه‌گیری‌های ما آشکارا حاضر اند، بلکه حتی تلوخا نقطهٔ عزیمت تحلیل‌های انتزاعی‌تر ما از روندهای سیاسی و اقتصادی، و جهانی و کشوری، اند. اما آیا این مقولات ایدئولوژیک اند؟

تشکل طبقاتی و ایدئولوژی

ما البته سوسیالیست هستیم، و امثال فرهاد خ. میگویند چون ما سوسیالیست هستیم چنین دیدگاهی و چنین مقولاتی در مورد تشکل را در جنبش کارگری تبلیغ میکنیم. اما واقعیت درست عکس این است: چون تنها راه پیشروی کارگران وقوف بر ضدیت منافع شان با منافع سرمایه‌داران و اتکاء به نیروی طبقهٔ خودشان در مبارزه علیه سرمایه است، ما سوسیالیست شدیم (و سوسیالیست باقی مانده‌ایم). طبقه، سرمایه، منافع طبقاتی، تضاد کار و سرمایه، و نظایر اینها البته همه مقولات انتزاعی هستند. اما هرکس که برای رساندن منظور خود زبان بکار میبرد از مقولات استفاده میکند. (آقای فرهاد خ. هم مثل دیگران ناگزیر است، از جمله در همان گفتگو با سایت اخبار روز، از مقولات انتزاعی‌ای چون رشد، سیر تکاملی، مدنیت،.. استفاده کند). نفس استفاده از مقولات انتزاعی بخودی خود نشانهٔ ایدئولوژیک بودن

هیچ بحثی نیست، بلکه سوال اینجاست که آیا این مقولات از جنس اصول مکتبی، مثل نبوت و معاد، هستند و اعتقاد به آنها متکی به ایمان مکتبی است؟

از «طبقه» و «منافع طبقاتی» شروع کنیم. باور به اینها هیچ نیازی به ایدئولوژی (به معنایی که فرهاد خ. بکار میبرد) ندارد، و وقوف بر آنها نتیجهٔ تبلیغ "سوسیالیست‌های ایدئولوژیک" نیست. تجربهٔ زندگی بهتر از هر چیز دیگر به هر فرد کارگر نشان میدهد که آنچه بیش از هر چیز نصیب او از زندگی را رقم میزند (یا به اصطلاح جامعه‌شناسان «فرصت‌های زندگی») او را شکل میدهد. تعلق او به یک طبقهٔ معین در جامعه است. حتی لازم نیست از تاریخ ایران و جهان نمونه‌های شکلگیری این آگاهی طبقاتی و بروز هویت جمعی را بیآوریم، چرا که حتی کوشش آحاد کارگر برای یافتن یک راه حل فردی برای بهبود وضعیتشان نیز همین آگاهی به سرنوشت طبقاتی را منعکس میکند. چه چیزی گویاتر از این که پدر یا مادری که کارگر است و مثل هر پدر و مادری می‌خواهد آیندهٔ فرزندش بهتر از زندگی خودش باشد، چه بسا دست به هرگونه فداکاری میزند به این امید که فرزندش (مثلاً با کسب تحصیلات عالی) برخلاف خود او بمنزلهٔ کارگر وارد بازار کار نشود؟ «طبقه» و «منفعت طبقاتی» واقعیت تجربهٔ زندگی کارگران است؛ و نه حتی الزاماً تجربهٔ شخصی‌ای که در هر نسل و برای هر فرد باید از نو تکرار شود. بلکه عموماً تجربهٔ تاریخی‌ای است که وقتی یک بار و برای یک نسل حاصل شد بدل به جزئی از فرهنگ جامعه و دانستهٔ خودبخودی همگانی میشود. و تجربهٔ شکل دهنده به این آگاهی محدود به مرزهای ملی نیست، بلکه تجربهٔ طبقهٔ کارگر در هر جای جهان بالقوه تجربهٔ کارگران در همه جای جهان است. و در عصر گلوبالیزاسیون، که خط تولید یک کارخانه را در آلمان یا انگلستان برمیچینند تا در مالزی یا تایلند مستقرش کنند، تعمیم تجربهٔ طبقه کارگر یک کشور به کارگران کشورهای دیگر از همیشه ساده‌تر شده است.

یک قرن و نیم پیش، که از تولد نخستین طبقهٔ کارگر صنعتی در انگلستان هنوز چند دهه بیشتر نگذشته بود، روزنامهٔ چارلیست‌ها (نخستین جنبش کارگری مدرن) نوشت: "هر کارگری که نیمفهمد و احساس نمیکند که به یک طبقهٔ در بند و تحقیر شده تعلق دارد احمق است." امروز در ایران این واقعیت هر مورد انکار هیچکس نیست که وضعیت هر فرد کارگر تابع موقعیت عمومی این طبقه در جامعه است، چرا که نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی انکار وجود طبقات و سرنوشت

قضیه «تشکل ایدئولوژیک»

طبقه‌های را غیرممکن می‌کند. و در کشوری مثل ایران که این نابرابری‌ها شدیدتر از کشورهای پیشرفته است باور به منفعت مشترک طبقه‌های حتی به نظر آقای فرهاد خ. و دوستانش نباید اعتقادی ایدئولوژیک جلوه کند. (هرچند هنوز روشنفکران و پرفیسورهای ابله‌ی تک و توک پیدا میشوند که نفس وجود سرمایه‌داری و طبقه کارگر در ایران را انکار میکنند.) آنچه مورد مناقشه است، آنچه قطعاً برای امثال فرهاد خ. «ایدئولوژیک» جلوه می‌کند، قائل بودن به تضاد منافع طبقات، تضاد منافع طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار، است. امثال آقای فرهاد خ. ممکنست وجود طبقات و حتی منفعت مشترک طبقه کارگر را بپذیرند، اما معتقد باشند که کاهش نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی و بهبود وضعیت عمومی طبقه کارگر از طریق بهبود وضعیت کل جامعه، از طریق بسط صنعت، رشد اقتصادی، افزایش درآمد سرانه متوسط، و نظایر اینها ممکن میشود. روشن است که قائل بودن به تضاد منافع طبقه‌های مشکلی را برای تحقق چنین چشم اندازی حل نمیکند، بلکه مشکل‌ساز هم میشود. به این ترتیب میتوان طبقات و فاصله طبقات را بعنوان واقعیات عینی قبول داشت، در عین اینکه تضاد منافع طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار را اعتقادی ایدئولوژیک و ساخته مکتب سوسیالیست‌ها و مارکسیسم دانست.

اما جامعه عمارت نیست و طبقات مثل آجر نیستند که کنار هم و روی هم چیده شان باشند تا ساختمان جامعه را تشکیل دهند. طبقات نه بطور مجزا و تصادفا در کنار هم، بلکه به اعتبار رابطه متقابل‌شان با هم است که موجودیت مییابند. تضاد منافع طبقات همانقدر یک واقعیت عینی است که نفس وجود طبقات. حتی برای آحاد کارگر و قوف به هويت طبقه‌های خود بطور همزمان به معنای وقوف به هويت حریف طبقه‌های شان است. چرا که، همانطور که نقل قولی که بالاتر از چارتیست‌ها آوردیم میگوید، درک هويت طبقه‌های کارگری فقط درک این نیست که هر فرد کارگر به یک طبقه تعلق دارد، بلکه تعیین کننده این است که «به یک طبقه در بند و تحقیر شده تعلق دارد». درک تعلق طبقه‌های یعنی در عین حال شناخت اسارت و تحقیر، و شناختن عواملان این اسارت و تحقیر. و کارگران عاملان موقعیت فرودست خود را در تجربه زندگی و مواجهه ناگزیر روزانه خود با کارفرما مییابند. این امر ویژه طبقه کارگر نیست؛ هر اشراف‌داری هم تعلق خود به طبقه اشراف را تنها اینطور میفهمد که خود را در مقایسه با رعایایش تافته جدا بافته مییابد. نابرابری اقتصادی و

اجتماعی طبقات موجب این است که درک هويت طبقه‌های کارگری در عین حال به معنای درک هويت طبقه متخاصم، طبقه سرمایه‌دار، باشد. نمیتوان به وجود طبقه کارگر، به اشتراک موقعیت طبقه‌های، و به منفعت مشترک طبقه‌های کارگران اذعان داشت اما از طبقه سرمایه‌دار و تضاد منافع این دو طبقه حرفی نزد. کسی که به هويت فرودست طبقه‌های کارگران اذعان میکند بلافاصله باید به این پرسش‌ها پاسخ دهد که چه عاملی در جامعه کارگران را در این موقعیت قرار داده است؟ و چه نیروهایی در جامعه مانع تحقق منافع کارگران هستند؟

در دو قرن که از پیدایش طبقه کارگر مدرن صنعتی میگذرد، تئوری‌های فراوانی از جانب سخنگویان طبقات دارا تلاش کرده اند که موقعیت طبقه کارگر را به حساب هر چیزی بگذارند جز سرمایه‌داری و سرمایه‌داران. رایج ترین این قبیل نظریات معمولاً «کم سواد» یا «سطح پائین فرهنگ» را آن فاکتوری می‌شمرند که در آحاد طبقه کارگر مشترک است و مسبب موقعیت فرودست طبقه کارگر است. (در اواخر قرن بیستم، وقاحت سخنگویان سرمایه به حدی رسید که حتی نظریه‌ای که «انتخاب طبیعی» و «ژن‌های پست» را بعنوان عامل شکل دهنده به طبقه کارگر می‌شمرد مجال طرح یافت.) این قبیل نظریه‌ها ممکن است برخی از روشنفکران دلزده از سوسیالیسم را برای مدتی مشغول کند، اما تبلیغ آنها در طبقه کارگر ابداً کارائی ندارد و از سوی کارگران بدست بمنزله جزئی از همان «تحقیری» شمرده میشود که از زمان چارتیست‌ها هم روشن بود که یک مشخصه بنیادی موقعیت طبقه کارگر در جامعه مدرن است.

این قبیل نظریه‌ها به همان معنایی که فرهاد خ. بکار میبرد تماماً ایدئولوژیک هستند، یعنی باور به آنها تنها نتیجه قبول مکتب و دیدگاه فکری صاحبان این نظریه‌ها میتواند باشد. اما باور به تضاد طبقه‌های و ضدیت منافع کار و سرمایه از جنس همین رشته نظرات نیست، و اگر آقای فرهاد خ. واقعا میپندارد که این تبلیغات چه‌هاست که این ایده‌ها را در میان طبقه کارگر طرح میکند و زنده نگاه میدارد باید گفت که ایشان حریف خود را هنوز نشناخته است. این ایده‌ها را پیش از هرچیز زندگی و تجربه به طبقه کارگر میآموزد. حتی میتوان از این ادعا فراتر رفت و گفت که نفس تجربه مستقیم در عرصه تولید میتواند به کارگران نشان دهد که، برخلاف ادعای اقتصاددانان دانشگاهی، مالکیت خصوصی عامل لازمی برای تولید نیست و الغاء مالکیت خصوصی برای جامعه مفید است. هر کارگر صنعتی، هر قدر هم که از سلسله مراتب مسلط در محل کار بیزار باشد، این را به تجربه میتواند بفهمد که،

حتی در یک تقسیم کار انسانی در محل کار، بالاخره اموری نظیر مدیریت و حسابداری و مهندسی کارکردی دارند و باید ملحوظ شوند. یا این را میفهمد که در هر سازمان تولیدی متفاوتی هم به‌رحال باید بخشی از تولید صرف سرمایه‌گذاری مجدد شود، و نظایر اینها. اما به همین روشنی این را هم میتواند بفهمد که اینکه فعالیت تولیدی در عین حال درآمد یک طبقه در جامعه را در شکل سود تأمین میکند هیچ ضرورت فنی ندارد، بلکه صرفاً به دلیل مالکیت این طبقه بر سرمایه ممکن شده است. و همین فردا میتواند مالکیت اینها را سلب کرد و آنها را هم مثل باقی مردم سر کار شرافتمندانای فرستاد و هیچ خللی هم در تولید پیش نیاید. وقتی نفس مالکیت صاحبان سرمایه هیچ نقش ضروری در تولید ندارد، یعنی سودی که به آنها تعلق میگیرد تنها از محل استثمار کار میتواند حاصل شده باشد. طبقه‌های در جامعه در رفاه زندگی را میگذارند، و مخارج زندگی این طبقه از محل استثمار کارگران تأمین میشود؛ فقط به این دلیل که این طبقه دارای سرمایه است.

آنها که گفته اند طبقه کارگر غریزتا سوسیالیست است همین چیزها را مد نظر داشتند. اما حتی لازم نیست کارگر کارگر صنعتی باشد و در چند و چون تولید مذاقه کند تا رابطه استثماری و تضاد منافع طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار را به تجربه دریابد. واقعیت این است که هر تلاش کارگران برای بهبود وضعیت شان، برای افزایش اندکی بر دستمزد، کاهش اندکی از ساعات کار، یا بهبود جزئی شرایط محیط کار، همواره با مقاومت کارفرما روبرو میشود و در عمل به کارگران نشان میدهد که تعقیب منافع آنها در تضاد با منافع کدام طبقه قرار دارد. آقای فرهاد خ. هم نمیتواند موردی در تاریخ را بیاورد که کارفرمایی، مثلاً با مطالعه آمار و دیدن اینکه طول عمر متوسط در طبقه کارگر پائین‌تر از طول عمر متوسط کشور است، داوطلبانه بگوید که باید شدت کار و ساعات کار را در کارخانه‌ها پائین بیاورم تا کارگران دچار پیری زودرس نشوند. کسی نشینده است کارفرمایی در مقابل خواست افزایش دستمزد بگوید «اتفاقاً امسال میزان سودم خیلی بالا بوده و براحتی میتوانم دستمزدتان را زیاد کنم.» هیچ کارگری نیست که تضاد منافع‌اش با کارفرما را نداند. مستقل از اینکه این تضاد منافع را هر کارگری با چه مفاهیمی درک میکند یا بیان میکند، نفس وجود عینی این تضاد منافع است که کارگران را درگیر مبارزه‌های علیه سرمایه میکند که، مستقل از اینکه امروز در چه سطحی جریان دارد، تنها آنگاه میتواند

قضیه «تشکل ایدئولوژیک»

پایان یابد که بساط مالکیت خصوصی و سرمایه و استثمار را برچیده باشند.

اگر آقای فرهاد خ. خیال میکند کارگران چنین برداشتی و چنین احساسی درباره تضاد منافع خود با سرمایه‌داران ندارند، کفایت یک لحظه تجسم کند که اگر ژاندارمری و سپاه و حراست و حفاظت نبودند کارگران به سراغ چه کسانی می‌رفتند. راستش لازم به تجسم نیست: دوران انقلاب ۵۷ نشان داد که وقتی «دستگاه سرکوب دولت» درهم شکسته باشد کارگران ایران چه میکنند. همه دستگاه عریض و طویل دولت خاصیتش نهایتاً جلوگیری از تعرض کارگران به سرمایه‌داران و سرمایه‌داری است. و این فقط ویژگی کشورهای «پیشامدرنی» مثل ایران نیست که خشونت و سرکوب دولت بر بروز تضاد کار و سرمایه سرپوش می‌گذارد تا امثال فرهاد خ. بتوانند نفس باور به «تضاد طبقاتی» را ایدئولوژیک بخوانند؛ در انگلستان نیز برای کارگران معدنچی لشکر میکشند و در فرانسه پلیس ضداغتاش را به جان کارگران اعتصابی راه‌آهن میاندازد. واقعیت روزمره همه این جوامع کشمکش طبقاتی است، و اگر این کشمکش اغلب در شکل پوشیده و تنها گاهی تماماً آشکارا بروز میکند به سبب وجود ضامن زور دولتی برای سرمایه است.

خلاصه کنیم. آقای فرهاد خ. گرایش چپ را متهم میکند که چون سوسیالیست هستند از کارگران میخواهند تشکل ایدئولوژیک ایجاد کنند. اما قائل بودن به منفعت طبقاتی کارگران، قائل بودن به تضاد منافع کارگران و صاحبان سرمایه، و این ایده ساده که اگر قرار است کارگران متشکل شوند و از منافع خود دفاع کنند نقطه عزیمت این تشکل باید ضدیت با منافع سرمایه باشد، زائیده اذهان مکتبی سوسیالیست‌ها نیست، بلکه سوسیالیست‌ها واقعیت تجربه زندگی طبقه کارگر را بیان میکنند. دفاع از تشکل طبقاتی کار ایدئولوژیک نیست؛ حمله به سوسیالیسم خدمتی به کارگران نیست (۶).

سوسیالیست‌ها در جنبش کارگری

واضح است که سوسیالیسم چیزی بیشتر از تجربه روزمره کارگران است. سوسیالیسم تئوری و نظریه دارد. اما ویژگی تئوری سوسیالیستی در این نیست که جمع‌بندی تجربه‌های کارگران، حتی جمع‌بندی تجربه‌های تاریخی و جهانی طبقه کارگر، است. (هیچ تئوری‌ای جمع‌بندی ساده تجربه‌ها نیست.) ویژگی تئوری سوسیالیستی حتی در این نیست که به تحلیل این تجارب می‌پردازد، از مقولات و

مفاهیم استفاده میکند، رابطه تحلیلی بین آنها برقرار میکند، و نتیجه‌گیری‌های تازه میکند. (هر تئوری اجتماعی همین ادعا را دارد.) بلکه ویژگی تئوری سوسیالیستی در این است که وجود مبارزه کارگران علیه سرمایه را در این جامعه پیش فرض دارد. این تئوری سوسیالیستی نیست که قصد به راه انداختن مبارزه طبقاتی علیه سرمایه را دارد. حتی بیخبر از هر تئوری سوسیالیستی، تمام تجربه و موقعیت عینی طبقه کارگر او را بناگزیر درگیر این مبارزه میکند. در این مبارزه که نقدا جریان دارد، کار تئوری سوسیالیستی این است که از شرایطی که این مبارزه در آن جاری است تحلیل بدست دهد، تا به شناخت موانع این مبارزه کمک کند و ملزومات پیشروی و پیروزی این مبارزه را تشخیص دهد.

مارکسیسم یکی از این قبیل تئوری‌های سوسیالیستی است، و گرچه بیش از یک قرن است که هم ماندگارترین و هم رایج‌ترین تئوری در جنبش سوسیالیستی بوده است، ولی بهیچوجه تئوری منحصر بفرد در تاریخ سوسیالیسم نبوده و نیست. این روزها مد شده بگویند (و آقای فرهاد خ. هم در اخبار روز بنحوی تکرارش میکند) که مارکسیست‌ها به تئوری عتیقه‌ای از قرن نوزدهم چسبیده‌اند و این را دلیل دیگری بر دل‌بستگی مکتبی بدانند. (و طرفه اینکه این حرف‌ها را معمولاً روشنفکران پشیمان و تازه-لیبرالی می‌زنند که مارکس قرن نوزدهمی را رها میکنند تا به آدام اسمیت قرن هژدهمی اقتداء کنند.) در مقابل چنین اتهامی نخست باید گفت که این واقعیت ندارد. بزرگترین چهره‌های مارکسیست در تاریخ یک قرن و نیم گذشته همواره تأکید کرده اند که تئوری مارکس شریعت جامد نیست، بلکه حتی از لحاظ تئوریک تنها «سنگ بنا» است. و واقعیت این است که در صد و چند سال گذشته بهترین متفکران سوسیالیست هم و غمشان کنکاش تئوریک در تحولات اقتصادی و سیاسی جهانی و کشوری‌شان بوده است. بعنوان نمونه، امپریالیسم، سرمایه‌داری دولتی، دولت رفاه، فاشیسم، جنگ سرد، انقلاب‌های جهان سوم ... همه پدیده‌هایی بین‌المللی متأخر بر دوران مارکس هستند که بر شرایط مبارزه کارگران علیه سرمایه‌داری تأثیرات ژرفی داشته اند، و طبعاً سوسیالیست‌ها ملزم بوده اند به تجزیه و تحلیل آنها بپردازند و پرداخته اند.

خواهند گفت آری، اما از میان همه نظریات مختلفی که درباره چنین تحولات جهانی و کشوری وجود دارد شما بر آنهایی تأکید میکنید که در سنت مارکسی و در انطباق با هسته اصلی مارکسیسم قرار دارند. این درست است، اما دل‌بستگی ما به مارکسیسم به

سبب وفاداری مکتبی و «ایدئولوژیک» نیست. اگر مارکسیسم برای هرکس که مبارزه طبقه کارگر را امر خود قرار داده جایگاه والایی دارد، اگر در جستجوی هر نظریه تازه ما نخست به استقبال نظراتی در راستای مارکسیسم می‌رویم، دقیقاً به این دلیل است که تئوری مارکس به پایه‌ای ترین نیاز تئوریک که جنبش طبقه کارگر برای پیشروی دارد تاکنون بهتر از هر تئوری‌ای پاسخ داده است. وفاداری هر سوسیالیستی نیز به این جنبش است، یعنی وفاداری‌ای طبقاتی است، و نه وفاداری مکتبی به یک تئوری مشخص. شما تئوری دیگری نشان ما بدهید که به کار جنبش طبقه کارگر بیاید، که شناخت عمیق‌تر و راه بهتر و شیوه سریع‌تری از مارکسیسم برای ختم کردن بساط استثمار و پایان دادن به موقعیت فرودست طبقه کارگر پیشروی کارگران بگذارد، ما همین فردا طرفدار آن تئوری خواهیم شد. مسأله اینجاست که اینها که ظاهراً انتقادشان به تئوری مارکسیسم است در حقیقت همان «منافع طبقاتی» و «مبارزه طبقاتی» و «ضدیت کار و سرمایه» را هدف دارند. مشکل شان با تئوری مارکسیسم نیست، بلکه با جنبشی است که مارکسیسم تئوری‌ای برای آن است.

امثال فرهاد خ. این تصویر را از سوسیالیست‌ها میدهد که، «کتاب مقدس» در دست، برای پیشبرد اهداف خود در جنبش کارگری میخواهند کارگران را یکی یکی به مذهب خود درآورند. این بهتان است. زیرا، برای کسانی که وجود جنبش طبقاتی کارگران علیه سرمایه را تاریخاً و تحلیلاً مقدم بر هر تئوری‌ای می‌شمرند، پیشبرد اهدافشان هیچ نیازی به دگرگونی ایدئولوژیک توده کارگران ندارد. زیرا، دقیقاً از آنجا که نقطه عزیمت سوسیالیست‌ها واقعیت عینی جنبش طبقه کارگر علیه سرمایه است، سوسیالیست‌ها هیچ هدف ویژه‌ای که اصول مکتبی شان دیکته کرده باشد ندارند. اهداف سوسیالیست‌ها همان اهدافی است که جنبش طبقه کارگر، همین جنبش مقدم بر هر تئوری، همین جنبش بناگزیر بر مبنای منفعت مشترک طبقه، همین جنبش بناگزیر علیه سرمایه‌داری، برای ختم کردن بساط استثمار طبقاتی ناچار است در عمل تعقیب کند. تمایز یک فعال سوسیالیست از سایر فعالین جنبش طبقاتی کارگران در این نیست که اهداف متمایزی را تعقیب میکند، بلکه در این است که بنا به دیدگاه سوسیالیستی خود تحلیل معینی از شرایط مبارزه و ملزومات پیشروی آن دارد، و بنابراین طرح خواسته‌ها و اتخاذ شیوه‌های معینی را به جنبش توصیه میکند. این هم هیچ ربطی به تبلیغ ایدئولوژی ندارد، بلکه هر فعال سوسیالیست برای پیشبرد نظراتش در جنبش

قضیه «تشکل ایدئولوژیک»

کارگری مثل هر فعال صاحب نظری تلاش میکند برای درست بودن و مفید بودن نظراتش دلیل و مدرک بیاورد تا فعالین هرچه بیشتری را قانع کند.

سوسیالیسم هم مثل هر جریان سیاسی-اجتماعی بزرگ دیگری، مثل لیبرالیسم، مثل کنسرواتیسم، یا حتی مثل جنبش محیط زیست، تئوری دارد، دیدگاه دارد، یا به یک معنا مکتب و جهان بینی دارد. و ممکن است برخی همین‌ها را ایدئولوژی نامیده باشند. اما جایگاه این ایده‌ها در سوسیالیسم «ایدئولوژی» به معنای شبه-مذهبی اش نیست، و پیشرفت امر سوسیالیسم در گرو دگرگونی ایدئولوژیک توده کارگران نیست. همه بنای معظم نظری سوسیالیسم صرفا در خدمت تعمیق آگاهی از شرایط مبارزه طبقاتی است.

تئوری‌ای که چنین سلاخی را در مبارزه طبقاتی فراهم میکند بیشک برای هر کس که امرش رهایی کارگران است بینهایت گرانبهاست. و سوسیالیست‌ها، مثل هر آدم عاقلی که در انتخاب عقایدش آگاهانه تعمق کرده، طبعاً مفید میدانند که هر کارگری مثلاً درک کنگ خود از استثمار را تا سطح شناخت «تئوری ارزش مازاد» ارتقاء دهد، یا برداشت خود از تأثیر لشکرکشی دولت‌های بزرگ را به تحلیل تئوریک امپریالیسم متکی کند، و به این معنا آگاه‌تر شود. اما فایده این آگاهی دقیقاً در این است که به هر کارگری امکان میدهد تا در پیشروی همان جنبش جاری طبقه کارگر نقش موثرتری ایفاء کند. تجسم «آگاهی سوسیالیستی» در افزایش شمار مؤمنان به «کتاب مقدس» نیست، بلکه تجسم آن در پیشروی جنبش طبقاتی کارگران است. یعنی در بوجود آمدن و تحکیم موقعیت تشکلهای سازمان‌ها، و نهادهای سنتها و شیوه کار؛ و فعالین و رهبران کارگری‌ای است که در عمل تضمینی باشند که مبارزات جاری طبقه کارگر در جهت منافع عمومی طبقه کارگر گام بردارد و بسوی سرانجام قطعی خود، یعنی پایان دادن به استثمار و سرمایه‌داری پیش رود. و به این ترتیب مانع شوند تا، در طول پرفراز و نشیب این مبارزه طولانی، برخی از کارگران از سر ناچاری به دنبال راه‌حل‌های فردی بروند. یا بخشی از کارگران، از سر استیصال یا فرصت‌طلبی، بی‌تفاوت به وضعیت عمومی طبقه، منافع محدود بخش خود را دنبال کنند. یا راه‌حلهایی برای مشکلات فوری خود را، بی‌اعتناء به تأثیرات منفی درازمدت آن بر وضعیت زندگی و مبارزه کارگران، درپیش بگیرند. یا نفوذی‌های باجیره یا بی‌جیره و

موجب سرمایه‌داران بر گرده کارگران سوار شوند. از همین رو، هر وقت سرمایه‌داران و دولت حامی شان یورش به سوسیالیست‌ها را آغاز میکنند فقط سراغ احزاب و سازمان‌های چپ نمیروند، بلکه شوراهای کارگران را منحل میکنند، نهادهای کارگری را میبندند، نمایندگان را به زندان میبرند، اعدام میکنند، فراری میدهند و به تبعید میفرستند؛ رهبران اعتراض کارگران را اخراج میکنند، بزور بازخرد میکنند، ممنوع‌الاستخدام میکنند؛ و تلاش میکنند رهبران تقلبی بتراشند.

این واقعیت که علیرغم بگیر و ببندها در کشوری مثل ایران، به اعتراف آقای فرهاد خ.، هنوز گرایشی در جنبش کارگری وجود دارد که موی دماغ امثال ایشان است جز این چه معنایی دارد که این سوسیالیست‌ها نیستند که اعتراض طبقاتی کارگران را میسازند، بلکه این ناگزیری کارگران از مبارزه علیه سرمایه است که سوسیالیست تولید میکند؟ ایدئولوژی لازم نیست کسی «تشکل ایدئولوژیک» ایجاد کند. تا سرمایه بوده و هست، استثمار هم هست، و مقاومت کارگران در برابر استثمار سرمایه‌داری ناگزیر است. اگر پروژه امثال فرهاد خ. در جنبش کارگری با مزاحم روبروست، با دادن آدرس کسانی که «هنوز در سایه روشن سحرگاه‌های دوران آغازین جنبش کارگری در قرن نوزدهم گیر کرده اند» (V)، نمیشود امیدوار بود که از دست آنها خلاص شد؛ مگر آقای فرهاد خ. فکری به حال استثمار کند.

اما سوسیالیست‌های مکتبی

در این بخش لازم است به نوع دیگری از سوسیالیسم بپردازیم که میتوان آنرا سوسیالیسم ایدئولوژیک یا سوسیالیسم مکتبی خواند. واقعیت این است که در ایران، مثل خیلی کشورها، چنین جریانات سوسیالیست مکتبی وجود دارند، و وجود همین‌ها میتواند دستاویزی برای امثال فرهاد خ. قرار گیرد تا خصلت ایدئولوژیک به فعالیت سوسیالیست‌ها در جنبش کارگری نسبت دهد. برای تمایز از همین قبیل سوسیالیست‌ها است که ما از لفظ سوسیالیسم کارگری استفاده میکنیم، و برای رعایت این تمایز لازم است که در همه بخش‌های پیشین، هر جا سوسیالیسم یا سوسیالیست‌ها گفته ام، آنها را سوسیالیسم کارگری و سوسیالیست‌های کارگری خواند.

فرقه‌های سوسیالیستی که تئوری سوسیالیستی برایشان همچون اصول و احکام مذهبی است همیشه بوده‌اند. مثلاً در نیمه نخست قرن نوزدهم، که کاپیتالیسم صنعتی و طبقه کارگر جدید در اروپای غربی هنوز نضج نیافته بود، انواع سوسیالیسم‌های مکتبی رواج داشت. یا در نیمه قرن نوزدهم در آلمان، که به اندازه انگلستان و بلژیک و فرانسه صنعتی نبود،

نیز فرقه‌های سوسیالیستی مقدم بر جنبش کارگری و سوسیالیست‌های جنبش کارگری ظهور کردند. یا در ثلث آخر قرن بیستم، چه در اروپای غربی و چه در کشورهای جهان سوم، انواع فرقه‌های سوسیالیستی رواج وسیعی یافتند. در اینجا لازم نیست شرایط تاریخی و علل اجتماعی و پایه طبقاتی عروج و وجود انواع سوسیالیسم‌های مکتبی را مرور کنیم. بلکه تا آنجا که به بحث این مقاله مربوط میشود، هدف این است که با بررسی کوتاهی دو نکته را روشن کنیم: الف) انواع سوسیالیسم‌های مکتبی از سوسیالیسم کارگری کیفیتاً متفاوت اند؛ و ب) حتی خود سوسیالیست‌های فرقه‌ای را نمیتوان مصداق آنچیزی فرض کرد که فرهاد خ. تحت عنوان طرفداران «تشکل ایدئولوژیک» به چپا در جنبش کارگری نسبت میدهد.

از آنچه در بخش‌های پیشین گفتیم نیز باید روشن باشد که اختلاف میان سوسیالیسم کارگری و انواع سوسیالیسم مکتبی را نباید و نمیتوان در قائل بودن به ایده‌های متفاوت جستجو کرد. تفاوت اصلی نه بر سر این یا آن ایده و عقیده، بلکه بر سر جایگاه ایده‌ها در مبارزه طبقاتی کارگران است. از همین رو، ما از تأکید بر پسوند «کارگری» در سوسیالیسم کارگری قصد متمایز کردن هیچ مکتب فکری خاصی را نداریم، بلکه سوسیالیسم کارگری را، همانطور که بالاتر بحث شد، به این معنا بکار میبریم که عامل و حامل سوسیالیسم در جامعه موجود واقعیت عینی جنبش جاری طبقه کارگر است، و این جنبش در سیر خود هیچ راهی ندارد مگر اینکه تا پایان راه، تا پایان دادن به مالکیت خصوصی و استثمار پیش برود. نقش سوسیالیست‌های کارگری چیزی جز تلاش برای شناخت هرچه بهتر شرایط این مبارزه و در نتیجه تسهیل پیشروی آن نیست، و نقش تئوری و نظرات و آگاهی سوسیالیستی همین بدست دادن شناخت عمیقتر از موانع و ملزومات پیشروی و پیروزی این جنبش نقدا جاری است. اما نقش ایده‌های سوسیالیستی، یا آگاهی سوسیالیستی، در انواع سوسیالیسم مکتبی کاملاً متفاوت است. سوسیالیست‌های مکتبی، حتی آنها شان که بر نقش مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای رسیدن به سوسیالیسم تأکید میکنند، تنها در صورتی مبارزه طبقه کارگر را واجد چنین نقش تاریخی‌ای میدانند که مجهز به آنچه از نظر آنها ایده‌های کلیدی است باشد. از این رو اشاعه این ایده‌های کلیدی، اشاعه ایدئولوژی خود، در میان کارگران برای آنها وظیفه اصلی است. بطور خلاصه، در بهترین حالت سوسیالیست‌های مکتبی خود را حاملین عقاید سوسیالیستی میبینند که برای تحقق سوسیالیسم شان به مبارزه طبقه کارگر نیاز

قضیه «تشکل ایدئولوژیک»

دارند. سوسیالیست‌های کارگری فعالین جنبش طبقه کارگر هستند که برای پیشروی این جنبش به نظریه‌های سوسیالیستی نیاز دارند.

از نظر تحلیلی، آنچه حیاتی است تأکید بر جایگاه ایده‌ها در انواع سوسیالیسم مکتبی است تا خود این ایده‌ها. مشکل بنیادی ما با سوسیالیست‌های مکتبی در خود عقایدی که این یا آن گروه به آن اعتقاد دارند نیست، بلکه در جایگاهی است که این عقاید نزد آنها دارد. عقاید و اعتقادات سوسیالیست‌های مکتبی بسته به تاریخ و چارچوب فرهنگی معینی دارد که این فرقه‌ها بر متن آن شکل گرفته‌اند. در اروپای غربی این قبیل فرقه‌های سوسیالیستی در شکل شاخه‌های مختلف پیروان چهره‌های مهمی در تاریخ جنبش سوسیالیستی (بخصوص تروتسکی یا بوردیگا، ولی حتی استالین) هویت خود را تعریف میکنند. در کشورهای جهان سوم (بخشا به دلیل اختناقی که اطلاع از تاریخ جنبش و تاریخ اندیشه‌های سوسیالیستی جهانی را دشوار میکند) معمولاً فرقه‌های سوسیالیستی با تعابیر شخصی از مارکس و لنین، و با مفاهیم دست ساز و محصول صنایع خانگی‌ای که این تعابیر را ممکن میکند، مدعی مالکیت انحصاری بر آن جزء حیاتی آگاهی هستند که بزعم خودشان کلید پاگیری و پیروزی سوسیالیسم است. هر ارزیابی‌ای که راجع به لنین، تروتسکی یا بوردیگا داشته باشیم، واقعیت این است که این نفس ایده‌های چنین چهره‌هایی نیست که مسئول پیدایش این فرقه‌های سوسیالیست است. مسأله، همانطور که پیشتر تأکید کردیم، پیش از آنکه بر سر صحت و سقم تعابیر اینها از نظریات چهره‌های تاریخی جنبش سوسیالیستی باشد، بر سر برخورد ویژه آنها با این ایده‌ها است. مارکس در نیمه قرن نوزدهم از برخورد فرقه‌های سوسیالیست آلمان به نظریه‌های سوسیالیستی و کمونیستی‌ای که در آن مقطع در فرانسه رواج داشت توصیفی دارد، که از طنز تاریخ میتواند توصیف برخورد سوسیالیست‌های ایدئولوژیک دوران ما به ایده‌های چهره‌های جنبش سوسیالیستی در صد سال گذشته و خود مارکس باشد:

«این "سوسیالیست‌ها"، که خود را "سوسیالیست‌های حقیقی" مینامند، ادبیات کمونیست‌های خارجی را نه بمنزله بیان و محصول یک جنبش واقعی، بلکه بمنزله نوشته‌های تئوریک ناب در نظر میگیرند که در یک پروسه "تفکر ناب" تکامل یافته‌اند. .. هیچگاه بر خاطر اینها خطور نکرده که حتی وقتی این نوشته‌ها سیستم معینی را موعظه میکنند، باز از نیازهای عملی، از تمامی وضعیت یک طبقه خاص در یک

کشور خاص، نشأت گرفته اند.» (۸)

ویژگی سوسیالیست‌های مکتبی را همین نوع برخورد به ایده‌های سوسیالیستی رقم میزند، و این ویژگی در هیچ جا بهتر از برخورد سوسیالیست‌های مکتبی به مبارزه اقتصادی روزمره کارگران بروز نمییابد. مبارزه اقتصادی روزمره کارگران، چون بر سر دستمزد یا بهبود شرایط کار است و از چهارچوب نظام سرمایه‌داری فراتر نمی‌رود، از نظر سوسیالیست‌های مکتبی بوضوح فاقد عنصر لازم آگاهی سوسیالیستی است. بهمین دلیل نیز فرقه‌های سوسیالیستی عموماً مبارزات روزمره اقتصادی طبقه کارگر را، چون نظام مزدبری را چالش نمیکند و قصد انقلاب علیه سرمایه و برانداختن کارمزدی را ندارد، "اکنونیستی" یا "رفرمیستی" مینامند، که دست بالا بهودهایی در چارچوب سرمایه‌داری را میتواند کسب کند. افراطی‌ترین شان مبارزات اقتصادی روزمره کارگران را حتی در خدمت تحکیم سلطه سرمایه بر کارگران می‌شمرند، و معقول‌ترین شان آن را تنها بمنزله "مبارزات خودبخودی" طبقه کارگر به رسمیت میشناسند که در بهترین حالت ماده خامی برای مداخله این قبیل سوسیالیست‌ها برای افزودن "آگاهی" به "خودبخودی"، فراهم میکند، تا به "اشکال عالی‌تر" مبارزه ارتقا یابند. (به همین سبب است که برخی از سوسیالیست‌های مکتبی مدام کارگران را به طرح شعارهای سیاسی در اعتراضات اقتصادی شان، یا به افزودن مطالبات سیاسی به مطالبات اقتصادی شان فرامیخوانند.)

نتیجه‌ای که از اینجا برای بحث این مقاله میتوان گرفت این است که چنین فرقه‌های سوسیالیستی بنا به تعریف نمیتوانند بازیگر اصلی‌ای در مبارزات اقتصادی جاری طبقه کارگر باشند، و نقش آنها در مبارزات روزمره اقتصادی بناچار حاشیه‌ای است. حتی برای کارگرانی که خود را از نظر ایدئولوژیک متعلق به چنین فرقه‌هایی بدانند، تأثیر عملی این تعلق ایدئولوژیک اینست که یا از مبارزات روزمره اقتصادی کنار بکشند و یا، به احتمال بیشتر، بنا به فشار موقعیت عینی خود در مبارزه روزمره اقتصادی شرکت کنند، بدون اینکه اصول ایدئولوژیک آنها بتواند راه متمایزی برای پیشبرد مبارزه جاری پیش پای آنها بگذارد. بنابراین، حتی وقتی فرقه‌های سوسیالیستی در جلب برخی کارگران به ایدئولوژی خود موفق باشند، ایدئولوژی چنین کارگرانی ویژگی‌ای به نقشی که در مبارزه اقتصادی روزمره بازی میکنند نمیدهد، و این کارگران نیز باید پذیرای یکی از دیدگاههای گرایش‌های اصلی کارگری در مورد مبارزه اقتصادی روزمره باشند. و این از ایدئولوژی خاص سوسیالیست‌های فرقه‌ای سرچشمه نمیگیرد، این ویژه هر ایدئولوژی (به معنای مکتبی آن) در جنبش کارگری است؛ کامیانه

مثلاً تأثیر اعتقاد به مذهب در عملکرد کارگران معتقد مذهبی چنین است.

به بحث اصلی برگردیم: وجود فرقه‌های سوسیالیستی واقعیتی است، و برخورد اینها به تئوری و عقاید سوسیالیستی را میتوان ایدئولوژیک (به معنای مذهب‌گونه) خواند. اما این قبیل سوسیالیست‌های مکتبی، دقیقاً به سبب خصلت مکتبی خود، در مبارزه اقتصادی روزمره طبقه کارگر تنها میتوانند جریان‌های حاشیه‌ای و بی‌تأثیر باشند. حتی اگر اینها مبلغ تشکل ایدئولوژیک برای مبارزه اقتصادی بودند (و چند سطر پایین‌تر به این نکته باز میگردم)، آقای فرهاد خ. محق نیست وجود چنین جریان‌های را بهانه کند و گرایش چپ در جنبش کارگری را به توصیه تشکل ایدئولوژیک متهم کند.

قضیه «تشکل ایدئولوژیک» در عمل

بحث‌های پیش به کنار، برای یک لحظه فرض کنیم جریان‌های واقعا خواهان تشکل ایدئولوژیک باشند. به این معنا که تنها آن تشکل کارگری را مفید بدانند که مواضع سازمانی و مکتبی آنها را بعنوان اصول ناظرش اعلام کند. اما فقط یک جو عقل کفایت میکند تا بدانند فراخوان عملی به ایجاد چنین تشکلی در شرایط امروز ایران هیچ معنایی ندارد جز عسس بیا مرا بگیر.

دو راه در برابر چنین جریان‌های باقی میماند. راه اول، که در اپوزیسیون چپ سابقه دارد و هنوز هم رایج است، این است که مادام که تبلیغ تمام عیار عقایدشان به دلیل اختناق مقدور نیست، در پوشش بیطرفی راهی به جنبش کارگری بجویند و به هر درجه و هر نحو از تشکل کارگری رضایت دهند. اینکه با چنین موضعی ممکن است از انجمن‌های اسلامی سر درآورد روشن است، و بعضی شان این را تحمل کرده‌اند و حتی به استقبالش رفته‌اند. آقای فرهاد خ. قطعاً با ایدئولوژی این نوع چپ مشکلی ندارد.

راه دوم، که در اپوزیسیون چپ رادیکال مدافعی دارد، این است که اساساً ایجاد تشکل کارگری برای مبارزه اقتصادی را در شرایط نامساعد سیاسی و تحت اختناق ناممکن بدانند. بنابراین در شرایط فعلی پرداختن کارگران به ایجاد تشکل‌های مبارزه اقتصادی را بیشتر بشمرند و آنها را به مبارزه سیاسی برای درهم شکستن اختناق فراخوانند. اول کسب آزادی‌های سیاسی، بعد ایجاد تشکل صنفی. یا در روایات رادیکال‌ترش، اول سرنگونی، بعد ایجاد تشکل صنفی. مدافعیان این نظر معمولاً ایران را در آستانه یک انقلاب قریب الوقوع میبینند. بنابراین دستکم

قضیه «تشکل ایدئولوژیک»

در حال حاضر اگر به طبقه کارگر چشم دوخته اند ژنرالهای بی سپاهی هستند که پیاده نظام ارتش سرنگونی شان را جستجو میکنند. و همین‌ها هم هستند که، وقتی هم اخبار جنبش کارگری را منعکس میکنند، کانون توجه شان صرفاً اعتصاب و تظاهرات است، همواره طبقه کارگر را در حال رزم و گسترش مبارزه میبینند، و نمیخواهند حتی نامی از ناکامی و معضلات و عقب‌نشینی جنبش کارگری بشنوند. این‌ها کاری به کار ایجاد تشکل‌های مبارزه اقتصادی کارگران ندارند، و بنابراین مزاحمتی هم برای امثال آقای فرهاد خ. ایجاد نکرده و نمیکنند.

پس بالاخره این "دوستان چپ" که فرهاد خ. میگوید تشکل ایدئولوژیک میخواهند چه کسانی هستند؟ تنها یک پاسخ میماند: این‌ها فعالین جنبش کارگری هستند. گرایش چپ حاضر در جنبش کارگری هستند. آن‌هایی هستند که نقش‌های امثال فرهاد خ. را نقش بر آب کرده اند. چرا که کمر همت بسته اند تا تشکل‌های واقعی طبقه کارگر، تشکل‌های مدافع منافع کارگران در برابر منافع صاحبان سرمایه را ایجاد کنند. آقای فرهاد خ. از دست همین‌ها به عذاب است، و قضیه "تشکل ایدئولوژیک" پوست خریزه‌ای است که زیرپای همین‌ها میگذاردند. اما آقای فرهاد خ. اشتباه میکند. نه فقط برای اینکه فعالین گرایش چپ پخته‌تر از این حرف‌ها هستند (که هستند)، و نه فقط برای اینکه آماده فداکاری برای مبارزه شان هستند (که بوده اند و نشان داده اند هستند)، بلکه اساساً به این دلیل که پافشاری بر منفعت مشترک طبقاتی، تلاش برای اتحاد طبقه، و فراخواندن به مبارزه علیه سرمایه‌داران، هیچ چیز ایدئولوژیکی در خود ندارد، بلکه واقعیت زندگی کارگران است. و اگر همین چیزهاست که بر سوسیالیسم منطبق است، گفتیم، علت این است که سوسیالیسم کارگران چیزی جز همین اهداف عینی طبقه کارگر نیست.

حرف آخر با آقای فرهاد خ. اینکه ما از عملکرد امثال شما در جنبش کارگری گله نمیکنیم. روشن است که نمیسنندیمش، خیلی هم مضر به حال کارگران میدانیم، اما گله‌ای نداریم. چرا که واقعیت فعالیت امثال شما را یکی از فاکتورهای (منفی) شرایط حاضر مبارزه طبقه کارگر میدانیم. بنابراین اگر طرح و نقشه‌های داریم، وجود شما و فعالیت‌هاتان را در آن ملحوظ کرده ایم. اما آیا شما هم میتوانید بپذیرید که چپ جزئی از شرایط کارتان است؟ اشتباه اصلی شما، خودتان هم باید فهمیده باشید، این بود که در تشخیص متحدان تان در بالای‌ها اشتباه کردید و همه

تخم مرغ‌هاتان را در سبد دوم خرداد گذاشتید. برگردید و در تحلیل‌هاتان از اوضاع ایران تجدید نظر کنید، یا مشاوران سیاسی تان را تعویض کنید. توصیه ما این است که طرحی برای خودتان بریزید که واقع‌بینانه باشد، یعنی این واقعیت را در نقشه‌هاتان منظور کنید که کارگران (به اصطلاح امروزی‌ها) "دیفالت" شان چپ است. همه جای دنیا هم همینطور است. والا آیا فکر میکنید واقع‌بینانه است که پیشرفت پروژه‌تان را به حذف چپ در جنبش کارگری گره بزنید؟

زیرنویس‌ها:

۱- رضا مقدم، "دلیل پنهان یک رهبر ناشناس"، بارو ۱۹ و ۲۰، سپتامبر و اکتبر ۲۰۰۳. متن مصاحبه سایت «اخبار روز» نیز در همان شماره بارو نقل شده است.

۲- سایت اخبار روز، "فرهاد خ. از فعالین جنبش کارگری و سندیکائی ایران در گفتگو با اخبار روز"، ۲۰ مهر ۱۳۸۲ (۱۲ اکتبر ۲۰۰۳).

۳- از میان مقالات مندرج در بارو، بعنوان نمونه نگاه کنید به: رضا مقدم، "دو راهی سرنوشت"، بارو ۱۸، مرداد ۱۳۸۲؛ "هیأت ای.ال.او. در تهران"، بارو ۱۲ و ۱۳، مهر و آبان ۱۳۸۱؛ ایرج آذرین، "هارمونی یا ستیز؟"، بارو ۹، تیر ۱۳۸۱.

۴- از جمله مبلغان پیگیر این دیدگاه در داخل ایران ویراستاران گاهنامه کارگری «کارمزد» بوده اند: هدف دراز مدت نشریه بنیاد فکری توسعه صنعتی و سرمایه‌گذاری در بخش صنعت است که هر دو به رشد عددی و کیفی طبقه کارگر منجر میشود... ویراستاران معتقدند که ثبات اجتماعی مستلزم تأسیس اتحادیه‌های کارگری است... ممانعت از ایجاد این اتحادیه‌ها جلوگیری از اینست که کارگران ایران نگرانی‌های خود را قانوناً بیان دارند و این امر خطر بزرگی برای جامعه ایران دربر دارد. (این نقل قول ترجمه فارسی اهداف نشریه است که در «کارمزد»، سال ۱۳۸۰، به دلایلی که باید از ویراستاران پرسید، به زبان انگلیسی آمده است.)

۵- نگاه کنید به: ایرج آذرین، چشم انداز و تکالیف، انتشارات رودبار، ۱۳۷۹، فصل دوم، ص ۹۳-۴۵؛ "تشکل‌های کارگری، آزادی‌های دموکراتیک، جامعه مدنی"، بارو ۴ و ۵، بهمن و اسفند ۱۳۸۰؛ "تشکل کارگری: کدام استراتژی؟ کدام سیاست؟"، بارو ۱۸، مرداد ۱۳۸۲؛ رضا مقدم "جنبش کارگری در وضعیت تازه"، بارو ۱۰ و ۱۱، مرداد و شهریور ۱۳۸۱؛ "انقلاب تنها در گرو به میدان آمدن طبقه کارگر است"، بارو ۱۸، مرداد ۱۳۸۲؛ "معیار تفکیک گرایش‌ها در

جنبش کارگری، دیروز و امروز" بارو ۱۹ و ۲۰، شهریور و مهر ۱۳۸۲.

۶- همانطور که گفتیم فرهاد خ. جزئی از جریان وسیعتری است که امروز به فعالیت گرایش چپ در جنبش کارگری برچسب ایدئولوژیک میزند. بعنوان یک نمونه دیگر نگاه کنید به همان سایت اخبار روز، ۳۱ اکتبر ۲۰۰۳، "گفتگوی «اتحاد کار» با جلال مجیدی". از آقای جلال مجیدی، که بعنوان "عضو شورای مرکزی اتحادیه سراسری شوراهای سازمان صنایع و گسترش ایران در سالهای انقلاب و از فعالین جنبش کارگری ایران و از اعضاء «بنیاد کار»" معرفی میشوند، از جمله میپرسند: "چه تعریفی شما از تشکل‌های مستقل (شورا، سندیکا، اتحادیه) کارگری دارید؟" و ایشان در پاسخ ضمن نقطه نظرانی که طرح میکنند از جمله میگویند: "مسئله دیگر که بعضاً توسط بعضی جریان‌ها سیاسی مطرح میشود تشکل مستقل کارگری طبقاتی است. در عمل منظور از طبقاتی هم رعایت مواضع سازمان خودی است والا طبقاتی بودن آن مورد تأیید قرار نمیگیرد..." ما میدانیم آقای جلال مجیدی چه شناختی از این "بعضی جریان‌ها سیاسی" دارند که، علیرغم اینکه آنها ابتدا چیزی راجع به ضرورت پذیرش مواضع سازمان خودی از جانب تشکل کارگری نمیگویند، علیرغم اینکه بر خصلت «طبقاتی» تشکل کارگری تأکید میکنند، اما آقای مجیدی میدانند که منظور واقعی شان از این حرف‌ها مواضع سازمان خودی است. اگر کسی میخواست بحث را به شیوه جلال مجیدی انجام دهد میتواند متقابلاً بگوید که آنها که مدام بر ضرورت استقلال تشکل‌های کارگری از احزاب سیاسی تأکید میکنند اما حاضر نیستند بر ضرورت استقلال تشکل کارگری از سرمایه‌داران تأکید کنند، در عمل منظور شان نوکری سرمایه است. اما ما چون آقای جلال مجیدی را دوردور می‌شناسیم چنین نسبتی را نادرست میدانیم. هرچند باید گفت جلال مجیدی، دانسته یا ندانسته، مغلط‌های را (کمی دیر) تکرار میکند که دو سه سال پیش عده‌ای امیدوار بودند با باب کردنش مانع طرح دیدگاه معینی در جنبش کارگری شوند. تمام مقاله حاضر به یک اعتبار توضیح این نکته است که چرا اینگونه شگردها کارساز نیست. کم‌اینکه در عمل هم نبود.

۷- نقل قول از فرهاد خ. در گفتگو با اخبار روز، همان مأخذ.

8. Marx and Engels, *German Ideology*, edited by C. J. Arthur, Lawrence and Wishart, 1974, p. 119.